

قفری برای آن کا کا فرستاده شده تمام عبارتهای آن پیام را برای او خواندند بجز يك کلمه همه را ملتفت شده و مطلب را در یافت فقط در سر همان يك کلمه که حرف ت در آن بود معطل مانده موسیو برون درحین قرائت آن کلمه را بطرزهای مختلفه و لحجه های گوناگون ادا کرده مکرر طرز تلفظ آنرا تغییر میداد. کا کا از هیچکدام از آنها چیزی نمیفهمید و معنای آن کلمه را بهیچوجه ملتفت نمیشد. ناگهان رابط در روی کاغذ نوشت زبانتان را بسقف دهانتان بزنید. آنوقت موسیو برون آن کلمه را تلفظ کرد و حرف ت را طوری ادا نمود که نوک زبانش بسقف دهانش برخورد. فوراً کا کا ملتفت آن کلمه شده معنای آن را فهمید و دانست مقصود چیست. موسیو برون تعجب از آن میکرد که قفریها تماماً بیدسواد و نوشتن خط در میان آنها معمول نیست اکنون چه شده است که ارواح مرتبطه مطالب خود را کتباً ابراز داشته و عبارتهای مزبوره را میتوانند بنویسند؟ باو جواب داده شد یکی ازدوستان اروپائی که در زمان حیات خویش این زبان را بخوبی آموخته است در اینجا حاضر و برحسب تقاضای همولایتیهای آن کا کا این کار را عهده دار شده اوست که این مطالب و کلمات را بخط خود مینویسند. کا کا ای افریقائی که از شدت خوف و هراس که مردگان او در این محضر حاضرند ولی بنظر او در نمیآیند مبهوت مانده بطوری ترس او را برداشته بود که موهای سرش راست ایستاده زبانش بند آمده بود.

۹۹۶) * در خواب و در بیداری

سرردلف ویلمو مینویسد از اروپا با آمریکا مسافرت کرده از بندر

لیورپل در کشتی سیطلی اف لیمریک نشسته برای رفتن به نیویورک که زن من در آنجا بود عازم شدم. شب روز دوم انقلاب شدیدی در دریا روی داد و دچار طوفانی شدیم که مدت نه شبانه روز دوام پیدا کرد. در این نه شبانه روز نه یکدفعه رنگ آفتاب را در روز دیدیم و نه یک ستاره را در صفحه آسمان شب مشاهده نمودیم. هیچ در سطح دریا کشتی دیگری غیر از کشتی طوفان زده ما که خیلی صدمه ها دیده بود بنظر در نیامد. شب نهم انقلاب هوا و طوفان قدری تسکین یافته و آن شب اولین دفعه بود که در تمام مدت این مسافرت کمی آسوده شده چند ساعتی توانستم بخواب بروم. طرف صبح عیال خود را در خواب دیدم که با لباس شب در آستانه در ظاهر کشته و چون مشاهده نمود که در آن قره یا اطاق کوچک کشتی من تنها نبوده غیر از من مسافر دیگری نیز در آنجا خوابیده است کمی مردد ماند ولی بالاخره از تردید خارج و وارد اطاق شد و نزدیک من آمده قدری مرا نوازش داد و بوسه بصورت من زده آنوقت بر خاسته و راه خود را گرفته بیرون رفت. در همان وقت از خواب بیدار شدم و رفیق همسفر خود را که اسمش ویلیام ژان طیت و آدم بسیار متین معقولی بود دیدم در طبقه بالا مقابل خوابگاه من در بستر خود با رنج تکیه داده و نظر بمن دوخته چون چشم کشودم کفب البته باید شخص طلسم مهر و محبت همراه داشته باشد تا در چنین مواقع خانمها بدیدن او بیایند. گفتم نمی فهم چه میفرمائید مقصود چیست؟ ابتداء آن همسفر محترم از اظهار مطلب خود داری کرد ولی بعد باصرار من توضیح داده گفت بی شما خواب بودید و من بیدار همینطور با رنج تکیه داده بودم که ناگهان دیدم خانمی با پیراهن شب از درگاه وارد شد و نزدیک شما آمد قدری نوازش بشما داد و صورت

شما را بوسید و رفت . پس از چند روز دیگر که بآمریک رسیدم و بخانه خود رفتم وقتی که مجلس خلوت شده من و عیالم تنها ماندیم اولین سئوالی که خانم من از من کرد این بود که آیا در هفته قبل روز سه شنبه طرف صبح هیچ ملتفت شدید که من بیدار شدم ؟ گفتم شما بیدار من ؟ چطور همچو چیزی امکان داشت ! روز سه شنبه ما در دریا بفاصله هزار میلی از شما واقع شده بودیم ! گفت بلی میدانم اما همچو گمان میکنم که آن روز من آمدم و شما را دیدم . گفتم ممکن نیست ! چه شده است که اینطور گمان میکنید مرا دیده اید ؟ آن وقت عیالم حکایت کرد که چون از طرفی بانقلاب دریا و طوفان هوا مسبوق و از طرف دیگر اطلاع حاصل کرده بود که يك کشتی معظم دیگری غیر از کشتی ما موسوم بافریقا در دریا غرق شده است لهذا کمال تشویش و نگرانی را از بابت من حاصل نموده شبها خواب راحت نداشته و آن شبی را که طوفان رو بتخفیف گذاشته و ما تا حدی آسوده شده بودیم خانم من تا بسحر بیدار مانده و تمام ساعات آن شب را در فکر من گذرانده بود تا آنکه در ساعت چهار بعد از نصف شب چنین بنظر او میآمد که آمده است و مرا دیده است : از قراری که بیان نمود در نزدیکی صبح و سفیده دم یکنوع حال خستگی و ضعف یا بیخودی و عدم التفات برای او روی داده در ضمن احساس میکند که سبکبار حرکت کرده صحنه پهناور دریای پر تلاطم را پیموده کشتی ما را پیدا کرده وارد کشتی میشود و از سطح کشتی پائین آمده دالان قره هارا طی کرده بالاخره باطاق من رسیده و داخل اطاق شده مرا میبیند . خانم من از من میپرسید آیا تمام قره های آن کشتی شکلا مثل قره ایست که شما در آن بودید یعنی خوابگاه بالا از خوابگاه پائین باریکتر و بعبارة اخری قدری

عقب تر واقع شده ، شد ؟ در قره شما يك شخصى در طبقه بالا در خوابگاه
استراحت کرده بود و چون من وارد شدم آنشخص بمن نظر دوخته ابتدا
کمی سر برد ماندم که وارد بشوم یانه ولی بعد اعتنا نکرده نزدیک شما آمدم
و شما را در آغوش کشیده بوسه بصورت شما زدم و بعد برخاسته رفتم .

* ۹۹۷ * خلاصی از هلاکت

سر ربرت بروس از نجبا زادگان مملکت اگس و ایس کاپیطن
سفینه بود که در آبهای مجاور ارض جدید حرکت کرده مسافرت می نمود
سر ربرت بروس در اطاق دفتر بر سر میز خود نشسته غرق محاسبات بحرییمائی
بود . در این بینها سر بلند کرده دید شخصی در روی صندلی کاپیطن نشسته
است . سر ربرت آن شخص را هیچ نمیشناخت و تا کنون چنین کسی را در
کشتی ندیده بود . آن شخص نیز نظری سر ربرت انداخت ولی هیچ اظهار
آشنائی نکرده حرفی نزد . سر ربرت از جا برخواست و بالا آمده در سطحه
کشتی بکاپیطن رسیده از او پرسید این شخص نا شناس که در اطاق دفتر
بجای شما نشسته است کیست ؟ کاپیطن گفت هیچکس . کسی بجای من
نشسته است . سر ربرت گفت یکمفر غریبه بجای شما نشسته است . آنوقت
دو نفری پائین آمده دیدند در اطاق کسی نیست و سایر نقاط را نیز تفتیش
نموده کسی را نیافتند . کاپیطن گفت شاید چشم شما عوضی دیده و کسی
در این اطاق نبوده است . سر ربرت گفت جای اشتباه باقی نیست و مخصوصاً
با این دو چشم خود دیدم که آن شخص بر سر میز شما نشسته حق دیدم
در روی لوحه سنك سیاه که برای یاد داشت در روی میز گذارده شده

است مشغول چیز نویسی بود. کاپیطن گفت پس لوحه را نگاه بکنیم ببینیم چیزی در روی آن نوشته شده است یا نه؟ و چون نظر بلوحه انداختند دیدند بزبان انگلیسی نوشته شده است: سیر کشتی را تغییر داده در امتداد شمال غربی برآید. کاپیطن گفت ممکن است این خط خط شما باشد یا آنکه بکنفر دیگر از رفقا این خط را نوشته باشد. پس برای تحقیق این مسئله هر يك از اشخاصی را که احتمال میرفت این کار را کرده باشند برآن وا داشتند که در ذیل همان سطر عبارت مزبور را بخط خود بنویسد. هیچیک از آن خطوط با خطی که نوشته شده بود مطابقت نکرده معلوم شد نویسنده آن غیر از حاضرین است کاپیطن گفت پس در اینصورت ضرری ندارد که بمدلول این نوشته رفتار کرده چون هوا مساعد و نسیم ملایمی در وزش است امتحانی کرده بهمان طرف میرانیم. همین کار را کردند و پس از سه ساعت راه بمحلی رسیدند که يك کشتی معظمی در میان قطعات یخ گیر کرده و درهم شکسته سه هفته بود که در آنجا توقیف شده مسافرین و عملجات آن بمنتهای درجه استیصال رسیده هلاکت ایشان نزدیک بود. کاپیطن بکشتی خود فوراً حکم داد که نزدیک شده و زورقها را بآب انداخته سر نشینهای کشتی بلا زده را نجات داده بکشتی خود بیاورند. همین کار را کردند. در حینی که آن استخلاص یافتگان از زورقها بالا آمده بکشتی نجات وارد میشدند سرربرت چشمش یکی از آنها افتاده باکمال حیرت دید این همان شخصی است که چند ساعت قبل در اطاق دفتر بجای کاپیطن نشسته و آن عبارت را بروی لوحه نوشته است. مطلب را بکاپیطن اظهار داشت. کاپیطن فوراً امر داد لوحه یاد داشت را آوردند و از آن شخص تقاضا نمود در پشت آن لوحه که چیزی نوشته نشده بود این عبارت را

بنویسد: سیر کشتی را تغییر داده در امتداد شمال غربی برانید. آن شخص اطاعت کرده عبارت مزبور را نوشت و چون آنرا با خطی که در پشت دیگر لوحه نوشته شده بود مقایسه کردند دیدند عین همان خط است و هیچگونه اختلافی مابین آنها وجود نداشته اسباب تعجب برای همگی فراهم آمد حتی خود آن شخص نیز که خط خود را در پشت لوحه دید بحیرت فرورفته نمیدانست تفصل از چه قرار است. کاپیطن کشتی شکسته شده از او پرسید آیا شما در آن موقع که ذکر کردید آیا چیزی بروی این لوحه نوشتید؟ گفت خیر مگر آنکه از خاطر م محو شده باشد کاپیطن نجات دهنده از همکار خود کاپیطن بلا دیده پرسید مگر چه واقع شده است که این سؤال را از او میکنید؟ گفت چیزی که واقع شده این است: تقریباً سه چهار ساعت قبل این شخص از شدت خستگی و کوفتگی بخواب رفت و هنوز نیمساعت نگذشته بود که بیدار شده بما گفت: طولی نخواهد کشید که ما از این ملیه خلاصی جسته ارتلف شدن نجات خواهیم یافت زیرا من در خواب دیدم که بیک سفینه رفتم و آنرا بكمك شما آورده ام. نشانیهای آن کشتی را طوری برای ما شرح داد که اینك چون این کشتی شمارا مشاهده میکنیم می بینم عین همان سفینه ایست که او در خواب دیده و خصوصیات آنرا مفصلاً برای ما شرح داده است.



* ۹۹۸ * پیشخدمت پادشاه

بارون دوسولزا پیشخدمت پادشاه سوئد که اسم كوچك او ادوار است از محل بیلاقی خود بمحل بیلاقی یکی از دوستان که چندان از

یکدیگر دور نبودند بمهمانی رفته بود . نصف شب از آنجا مراجعت کرده بمنزل می آمد . شبهای سوئد در این فصل تابستان چندان تاریک نشده بخوبی میتوان همه چیز را دیده مشاهده نمود . بارون مذکور میگوید چون بحدود املاک خود رسیدم پدرم را دیدم که باستقبال من می آید . پدرم لباس معمولی خود را برداشته وعصائی را که برادرم از شاخه درخت برای او تراشیده بود در دست گرفته چون یکدیگر رسیدیم سلام باو داده وبا هم راه افتاده صحبت کنان بجانب منزل آمدیم . در دالانهای عمارت من او با اطاق خودش مشایعت نمودم و چون باطاق او رسیده وارد شدیم دیدم پدرم که لباسش راکنده بود در بستر خویش آرمیده وبخواب فرو رفته است و در همان لحظه آنکه با من آمده بود از نظر نا بیدار گشت . کمی بعد پدرم از خواب بیدار شد ونظر تفقد آمیزی بمن انداخته گفت عزیزم ادوار شکر خدا را که سلامت مراجعت کردی از خوابی که در باره تو میدیدم بقدری در تشویش واضطراب بودم که حد بداشت میدیدم که تو برو دخانه افتاده ای ونزدیک است غرق بشوی . همینطور هم بود زیرا در آن روز با یکی از دوستان بشکار رفته و برو دخانه افتاده نزدیک بود غرق بشوم . وقتی که بپدرم گفتم که شبه شما از بیرون یارک تا این اطاق با من همراهی نموده صحبت های مفصلی با یکدیگر کردیم گفت تعجبی نباید داشت زیرا روح انسانی با بدن بسیار لطیفی که غیر از این بدن ظاهری است و گاهی بچشم درآمده دیده می شود ممکن است مسافرت ها نموده منشاء بروز بعضی آثار گردد .



﴿۱۰۰۰﴾ گیاه شناسی

یکی از قضات سویس بمحرر خود که جوان هوشمندی بود مأموریتی داده اورا يك روز یکی از دهات اطراف فرستاد. هنوز مدتی از رفتن او نگذشته بود که دید آن جوان مراجعت کرده و بکتابخانه آمده از قفسه کتابها کتابی را بیرون کشیده و آنرا ورق زده نگاه میکنند. قاضی باکمال نشدد از او پرسید چرا هنوز عازم نشده و نرفتی یا اگر رفتی چرا باین زودی مراجعت کردی؟ بمحض ادای این کلمات محرر مزبور از نظر غایب گشت و کتاب رها شده بروی زمین افتاد. قاضی باکمال تعجب آن کتاب را برداشته بروی میز گذاشت. شب وقتی که محرر بر کشت قاضی از او پرسید که آیا در راه اتفاق فوق العاده برای او رو داده است یا نه و آیا از بین راه مراجعت کرده بکتابخانه آمده بوده است یا نه؟ گفت نه بهیچوجه نه اتفاقی روی داده و نه مراجعت کرده مستقیماً بمحل مأموریت خود رفتم و مستقیماً بر کشتم فقط هنگام رفتن در بین راه توی جنگل با یکی از دوستان که همقدم شده بودم در موضوع یک گیاهی که در آنجا یافتیم کشمکشها داشته و مناقشه نموده باو گفتم افسوس در منزل بیستم تا همان صفحه از کتاب نبات شناسی را که این گیاه در آنجا شرح داده شده است به شما نشان داده و کاملاً ثابت کنم که حق بجانب من است. آن کتابی ضکه بزمن افتاده و قاضی آنرا برداشته بروی میز نهاده بود کتاب نبات شناسی بود.

عکس مادام آرنلیگتن

یکی از عکسهای شهر بارسلون دید که خانم بسیار خوشگلی وارد عکسخانه او شده گفت برای خوش آیند شوهرم چند صفحه عکس میخواهم از من بیندازید. عکاس مزبور چند شیشه عکس بطرزهای مختلفه از او برداشته آن شیشه ها را بتاریکخانه برد و هنگامی که مراجعت کرد دید آن خانم رفته است. چند روز بعد آن خانم آمد و عکسها را ملاحظه کرده پسندید گفت خواهشمندم چند صفحه از این عکسها را در بساط خود در پشت شیشه که محل نظر عابرین و تماشاچیان است گذاشته پای این عکسها اسم مرا که مارگریت آرنلیگتن طون است بنویسید. عکاس که خیال کرد آن خانم باید یکی از بازیگرها یا خوانندگان معروف بوده و مایل است که عکس او در معرض نمایش گذارده شود گفت همین کار را خواهم کرد. آن خانم يك اسکناس پنجاه فرانگی بعکاس داد که خرد نماید و چون عکاس پول خرد نداشت پائین آمد تا آن اسکناس را نزد یکی از همسایگان خرد نماید. اسکناس را در دکان همسایه روی میز گذاشت و وقتی که آن شخص پول خرد حاضر نموده خبر است اسکناس را بردارد دیدند آن اسکناس مفقود شده است. هر قدر جستجو و تفحص کردند پیدا نشد. عکاس مأیوس شد و مراجعت کرد تا آن تفصیل را برای خانم نقل نماید اما دید آن خانم نیز نمانده و رفته است. پیش خود گفت محققاً مجال انتظار نداشته وقت دیگر خواهد آمد و بنا بر آنچه خانم دستور داده بود چند نمونه از آن عکسها را در معرض نمایش در آورده پشت شیشه قرارداد. طولی نکشید

که آن عکسها طالب زیادی پیدا کرده و فروش آنها توسعه کاهلی یافته همه روزه مشتریان آمده از آن عکسها میخریدند . یکسال از این مقدمه گذشت تا آنکه روزی یک نفر آدم ناشناس وارد عکاسخانه شده بارنگ و روی بریده و حالت اضطراب گفت شما در پشت پنجره عکس خانمی را گذاشته اید که اسم او مارگریت آرنلیک طن است آیا او را میشناسید ؟ عکاس گفت نه همینقدر پیش من آمده و این عکسها را انداخته آیا این خانم ازدوستان شماست ؟ آن مرد گفت این خانم عیال من است و من هیچ نمیدانستم که این خانم نزد شما آمده عکس انداخته است . آنوقت عکاس تفصیلاً رایان کرد و آن شخص ناشناس با صدای لرزان و سیدمای تحیرناک پرسید چند وقت پیش از این این واقعه روی داده ؟ گفت یکسال قبل . آن شخص گفت و حال آنکه پنج سال است زن من مرده است و شاید شما نتوانید باور کنید که شب گذشته بخواب من آمده و بمن گفت کوچه های شهر را گردش کرده عکاسخانه هارا ملاحظه نموده عکس من را خواهید یافت . و این خواب طوری در من اثر کرد که شکی درصحت آن نداشته و اینک بر طبق آن رفتار کرده عکس را نزد شما یافتم .

تمام شد

* (شرکت چاپخانه سروسی طهران) *

خیابان لاله زار - کوچه امین السلطان

غلطنامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
بدار المجانین	بدر المجانین	۱۳	۲
ضربتی بدشت	ضربتی و بدشت	۱۵	۹
لیون وارد	لیون وارد وارد	۱۲	۱۸
با چاقوی خود	با چوی خود	۷	۲۲
در کپنه	در کیمته	۱	۲۳
شیشه های اورا	شیشه های اور را	۱۱	۲۳
آقایان	آقات	۲	۲۵
شاهد	شاید	۱۹	۳۲
در پشت آن	در پشت آن	۹	۳۶
مکرر	مرتب	۹	۴۳
دو گوشواره	که گوشواره	۱۰	۴۴
از معقول	از معتول	۲۰	۴۵
نفهمیدیم	نفهمیدم	۷	۴۶
میگویدمالیده	میگوت مالد	۱۰	۴۶
بیست و دو تومان	بیست و تومان	۱۷	۶۰
و چهار ساعت بیشتر	و چهار بیشتر	۱۸	۶۴
موقعی بکار	موقعی که بکار	۲	۶۹
و زودتر برگرد	و زود تر گرد	۶	۷۲
گفت آیا خرم را	گفب آیا خرم مرا	۱۷	۷۲
با تبر	با تیر	۲	۷۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۵	مد کرات	مداکرات را
۸۸	۱۴	حول	هوز
۹۰	۱۴	رفع حسنگی در میگردند	رفع حسنگی میگردند
۱۰۰	۲۱	نجر	نجر
۱۰۱	۲۰	نحار رفته	نرد نحار رفته
۱۲۵	۵	من الرأس	بین الرأس
۱۳۴	۱۲	مصر	مطر
۱۳۴	۱۲	آمدند	آمدند
۱۳۴	۱۶	میںخوریم	میںخوریم در را
۱۳۵	۷	ر شده	ار شدت
۱۳۵	۹	امحار	الصحر
۱۳۶	۷	صورت مناسه	صورت مناسه
۱۳۶	۱۰	همدند	هم مندهند
۱۳۷	۷	صع	طاع
۱۳۹	۱	مسن	سمن
۱۳۹	۱۵	دو شلینک	دو شلینک و نیم
۱۴۲	۱۹	مال بدست	مال من بدست
۱۴۳	۱۱	من البعد والی ختم	من البدو والی الختم
۱۴۴	۱۴	در دید	در دیدید
۱۴۸	۱۰	عرب	عرب بهین
۱۵۵	۱۱	ناو گهت	ناو نگهت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۱	۱	لولوله باری	کوله باری
۲۲۲	۱۴	مايملکات	مايملك
۲۲۴	۱۵	بدهند . ياللعجب	بدهند . باشبان گفت ياللعجب
۲۳۲	۱۴	و محوس بر	و محسوس تر
۲۷۰	۱۳	سه لوحه	سر لوحه
۲۸۷	۱۴	در عالم گیر	در عالم دیگر
۲۸۷	۱۵	میرسد	میرسند
۳۱۸	۱۳	نگاه کرده ساعت	نگاه کرده گفت ساعت
۳۲۱	۱	کسی بيك نظر	کسی که بيك نظر
۳۲۱	۳	مصنث	مصنف
۳۲۶	۱۸	دهقان در صور نيابه	دهقان گفت در صور نيکه
۳۴۲	۱۰	حدث	حدس
۳۴۳	۶	مطابعت	متابعت
۳۶۶	۱۲	پسر پدر را	بدر پسر را .
۳۸۸	۱۱	و نمیدانم	و نمیتوانم
۳۹۱	۱۲	هر وقت اهان	هر وقت که بآن نگاه
۴۰۸	۶	از دام	از دحام
۴۱۵	۵	طبح	طبيخ
۴۴۳	۵	نولر باو ميگويم	نولر باو ميگويد
۴۶۴	۱۲	اين دختری را که	ايندختر برا که ميخواهی
۴۶۹	۷	افزوده ميکرد	افزوده می گردد

اطلاع

کتاب هزار و یک حکایت اعلم الدوله
که در نسخ خود در محالم بی نظیر و تا
کنون در هیچ زمان و زبانی مثل آن
تدوین نشده است با بیست حکایت
محقق الوقوع روحی در آخر آن برای
اولین دفعه بطبع رسیده در کتابخانه فردوسی
طهران خیابان ناصریه بفروش میرسد

چاپخانه فردوسی

حاضر برای هر گونه سفارش خصوصاً در
طبع کتب و اعلانات با هر زبانی که خواسته
باشند در اسرع اوقات معینه با کمال نظافت و
ارزانی بانجام میرساند

آدرس - طهران خیابان لاله زار وعلاء الدوله
کوچه امین السلطان (نمره تلفون نمره ۱۶۳۰)